

داروغلی دفتر از تغییر نورالدین قلی ممتاز گشت چار روز بنواجی پالم بشکار خوش وقت گشته به سلیم گرده مراجبت نمودم در بست و نهم  
 نوزده زنجیریل دو نفر خواجه سرادیک نفر غلام و چهل و یک تپه خروش جنگی دو دوازه راس گاود و هفت شاخ گاومیش پیشکش  
 ابراهیم خان فتح جنگ بنظر گذشت روز مبارک شب سهی ام مطابق بست و پنجم ریح الاول مجلس وزن قمری منعقد  
 گشت که خان رانر و خانانان فرستاده بعضی پیغام بتقریر احوال فرموده بودم درین و لا عرض داشت او رسیده ملازمت  
 نمود میر میرزا که لغو جداری صوبه میوات فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت کرد از تغییر سید بود بحکومت دارالملک دلی  
 سرفراز گشت درین تاریخ آقا بیگ و محبت علی فرستاده های ایران آستان بوس دریافت نمود و مکتوب  
 محبت سلوب آن برادر عالی قدر گذرانیدند و کلکی التی فرستاده بودند بنظر درآمد جوهریان نجاه هزار روپیه قیمت کردند علی بوزن  
 دوازده تانک از جوهر خانه میرزا آنغ بیگ خلعت میرزا شاهرخ بمرور روزگار و گردش ادوار بسلسله صفوی منتقل  
 شده بود دوران لعل بخت شمع ثبت شده آنغ بیگ بن میرزا شاهرخ بهادر بن میر تیمور گورکان و برادر م شاه عباس  
 فرمودند که در گوشه دیگر بخت تعلیق -

بند شاه ولایت عباس

کنند و این لعل را بر جیفه نشانده بطریق یاد بود من فرستاده بودند چون نام اجداد من در آن ثبت بود تینما و بترکا  
 بر خود مبارک گرفته بسعدای داروغه زرگر خانه فرموده که در گوشه دیگر جهانگیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم گرد و بعد از  
 روزی چند که خبر فتح دکن رسید آن لعل را بخرم عنایت نمودم و فرستادم روز شبانه غره اسفند از نواز سلیم گریه کوچ شد  
 نخست بروغه منوره حضرت جنت آستانی انار الله بر بانه رسیده آداب نیاز مندی بتقدیم رسانیده دو هزار چسپرن  
 بزاونشینان آن روضه مقدسه لطف فرمودم دو منزل بر کنار آب چون در سواد شهر اتفاق افتاد سید هزار خان که بگماختن جهان  
 مقرر گشته بود بخلعت واسپ و شمشیر و خنجر و عنایت علم سرفرازی یافته رخصت شد سید عالم سید عبدالهادی برادران او نیز با اسپ  
 و خلعت سرفراز گشتند میرزا بخاری بیاد و اول الله رخصت شده هزار روپیه با و حوال فرمودم که پنج هزار روپیه بخواجه صالح  
 ده بندی که اباعن جد از دعا گوین این دولت ابد پیوسته است رسانیده پنج هزار روپیه دیگر بنصوبان و مجاوران روضه  
 مقدسه حضرت صاحب قرانی انار الله بر بانه تقسیم نماید چیره خاصه مصحوب ادبها بت خان عنایت نموده فرستادم و فرمودم  
 که در بهر سائیدن دندان مایه ابلق نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رساند و از هر جا و بهر جا که میسر شود بدست آورد از کنایه شهرت

در کشتی نشانی شش کوچ فضا سے بندر ابن مور و آرومی گیہان پوسے گردید میر میران فیصل عنایت فرمودہ رخصت و سہل  
 نمودم زبردست خان بخدمت میر تونکی از تغیر قداست خان ممتاز گشت پریم نرم خاصہ با ولطف نمودم روز دیگر حوالی گوگل  
 محل نزول رایات عالیات گردید درین منزل لشکر خان حاکم دارالخلافہ آگرہ و میر عبدالوہاب دیوان و راجہ تھل و خضر خان  
 فاروقی حاکم اسپر در بہان پور و احمد خان برادر او قلعے دستے و دیگر اعیان شہر سعادت ملازمت دریافتند و تاریخ یازدہم  
 ماہ مذکور در باغ نور افشان کہ آن روزے آب چون واقع است مبارک کے نزول فرمودم چون ساعت در آمدن شہر چارہم  
 ماہم مذکور شدہ بود سہ روز درین منزل مقام نمودہ در ساعت مسعود و مختار متوجہ قلعہ شدہ بہ فرسے و فرسے بدولت خانہ  
 در آمدم این سفر مبارک اثر از دار السلطنت لاہور تا دارالخلافہ آگرہ در مدت دو ماہ دور روز کھیل و نہ کوچ و بساوت و یکہ تمام  
 بانجام رسید پنج روز سے در کوچ و مقام در خشکے و تری بے شکار گذشت ایک صد و چار روزہ راس آہو پنجاہ و یکہ تمام  
 مرغابی چار قطعہ کاروانک وہ دراج دو لیست قطعہ پودنہ درین راہ شکار شد چون لشکر خان خدمت آگرہ را حسب المہر سے  
 سامان نمودہ بود ہزاری ذات و پانصد سوار بر منصب او فرودہ از اصل و اضافہ بچار ہزاری و دو ہزار و پانصد سوار سرفراز  
 ساختہ بخدمت لک لشکر و کن تعین فرمودم سعید اسے داروغہ زرگر خانہ بخطاب بے بدل خانی سرفراز گشت چار راس  
 اسپ دپارہ از لقرہ آلات و اتمشہ کہ دار اسے ایران مصحوب آقا بیگ و محمد محب علی فرستادہ بود در نیولا از نظر اشرف  
 گذشت جشن روز مبارک شنبہ بستم در باغ نور منزل منعقد گشت یک لک روپیہ بفرزند شہر یار انعام شد مظفر منان  
 بموجب حکم از ٹھٹھ رسیدہ سعادت ملازمت دریافت یکصد ہر صد روپیہ نذر گذرانید لشکر خان یکقطعہ نعل پیشکش آورد  
 چار ہزار روپیہ قیمت شد اسپ خاصہ صاحب نام عبد اللہ خان عنایت نمودم عبد السلام ولد معظّم خان از اڈویسہ آمدہ  
 دولت ملازمت دریافت یک صد ہر صد روپیہ نذر او نظر گذشت منصب دوست بیگ ولد تو لکنان از اصل و اضافہ  
 نصدی ذات و چار صد سوار مقرر شد جشن روز مبارک شنبہ بست و ہفتم در باغ نور افشان ترتیب یافت خلعت خاصہ  
 بمیرزا رستم واسپ بہ پسر او دکھنی نام واسپ خاصہ و یک زنجیر فیصل بلشکر خان مرحمت شد روز جمعہ بست و ہفتم بغزیت  
 شکار بطرف موضع سمونگر توجہ نمودہ شب مراجعت نمودم ہفت راس اسپ عراقی بایراق پیشکش آقا بیگ و محب علی  
 بنظر در آمد یک صد و ہر نور جهانی بوزن صد تولا برنیل بیگ ایلچی عنایت کردم قلم دان مرصع بصاوق خان میر بخشی لطف  
 نمودم یک موضع از دارالخلافہ آگرہ در وجہ انعام خضر خان فاروقی مرحمت فرمودم درین سال ہشتاد و پنج ہزار سیکہ زمین

دس ہزار سے صد بیست و پنج خردار و چار دہہ و دو قلیہ و یک قطعہ باغ و دو ہزار سے صد و بیست و ہفت عدد روپیہ و یک ہزار و دو بیست و رب و ہفت ہزار و ہشت صد و ہشتاد و چہرین و یک ہزار و پانصد و دو سو و دو تولہ طلا و فقرہ و دہ ہزار و ام از خزائن و زن تصدق و حضور اشرف بقرا دار باب استحقاق عنایت شد سے و ہشت زنجیر نیک کہ دو لک و چہل و یک ہزار روپیہ قیمت انہا شد اند و جب پیشکش و اخل فیل خانہ خاصہ شریف گشتہ پنجاہ و یک زنجیر نیک با مر اسے عظام و بندہ ہاے و رگاہ بخشیدم۔

جشن شانزدہمین نوروز از جلوس ہمایون \*

روز دوشنبہ بیست و ہفتم ربیع الآخر سنہ ہزار و سی و چہرہ نیز اعظم عطیہ بخش عالم دولت سر اسے حاصل را بنور جهان فرزند خوش منور ساختہ عالم و عالمیان را شاد کام و بہرہ در گردانید سال شانزدہم از جلوس این نیاز مند و رگاہ الہی بفرخی و فیروز سے آغاز شد در ساعت مسعود و زمان محمہ در دروازا انخلا فہ اگرہ بر تخت مراد جلوس فرمودم درین روز بخت انشوروز فرزند سعادت مند شہر یار بمنصب ہشت ہزاری و چہار ہزار سوار فرق عزت برافراخت پد ر بزرگوارم نیز مرتبہ اول بہن منصب بہ برادران من لطف فرمودہ بودند امید کہ در سائتہ تربیت و در ضا جوئی من بہ منتہا سے عمر و دولت برسا و درین تاریخ باقر خان جمعیت خود را آراستہ ہوزک از نظر گذرانید ہزار سوار و دو ہزار پیادہ بخشیان عظام بقلم در آورہ معروض داشتند بمنصب دو ہزاری ذات و ہزار سوار سرفراز ساختہ خدمت فوجہاری اگرہ بعدہ او فرمودم روز چہار شنبہ با اہل محل پرستی نشستہ باغ نور افشان رفتہ شد و شب در انجا استراحت کردم چون باغ مذکور بسیر کار نور جهان بیگم متعلق است روز مبارک شنبہ چہارم جشن بادشاہانہ آراستہ پیشکش عالی کشید از ہوا ہر در صبح آلات و اقسام آلات و امتعہ نفیس انچہ پسند افتاد و انتخاب کردم و ہزاری یک لک روپیہ قیمت انہا شد درین ایام ہر روز بعد از دوپہر پرستی نشستہ بہت شکار بسوئیگر کہ از شہر تا آنجا چہار کروہ مسافت داشت رفتہ شب بدلتخانہ می ہم را چہ سازنگد یور انزد فرزند اقبال سند شاہ پرویز فرستادہ خلعت خاصہ بکر مرصع شکر یک قطعہ یا قوت کہ بود و چند قطعہ یا قوت مسخ نفیس ارسال داشتہم چون صوبہ بہار از تفریح خان بان فرزند مرصع شدہ سزاوی نمودہ از صوبہ الہ آباد بہ بہار را ہی سارڈ میرزا پرورش مظفر خان از ٹٹٹہ آمدہ ملازمت نمود میر عرض اللہ چون بسیار سیر و سخن شدہ از عمدہ سامان لشکر و جاگیر می تواند برآمد اورا از

تکلیف خدمت و تردد معات داشته حکم فرمودم که هر که بر ماه چهار هزار روپیه نقد از خزانه عامه می گرفته باشد و در آگره و لاهور  
 هر جا مرضی او بوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه الحال بسر برده بدعا از دیاد عمر و دولت اشتغال نماید در نیم  
 فروردی ماه پیشکش اعتبارخان بنظر درآمد از قسم جواهر و اتمش و غیره موازی به تعداد هزار روپیه بعضی قبول اقتادتمه رابا و  
 بخشیدم محب علی و آقا بیگ فرستاد هاسه دارا ای ایران بیست و چهار راس اسپ و دو استر و سه قطار شتر و هفت  
 قلاده سگ تازیه و بیست و هفت طاق زربفت و یک شماره عنبر اشهب و دو زوج قالی و دو نمد تکیه برسم پیشکش گذرانیدند  
 و در راس مادیان معه کره که برادر موصوب آنها فرستاده بود نیز بنظر در آور و در روز مبارک شنبه التماس صفت خان با اهل محل  
 به منزل اورفته شد جشن عالی ترتیب داده بسیار از نقایس جواهر و نوا در اتمش و غرایب تحت بنظر در آورد موازی یک  
 لک و سه هزار روپیه از هر قسم برگزیده تمه رابا و بخشیدم و دو زنجیر نعل از نو داده مکرم خان حاکم او دیسه برسم پیشکش  
 فرستاده بود پایه قبول یافت به در نیولا گورخری بنظر درآمد بغایت غریب و عجیب لعینیه مانند بیه سیاه و زر و است این سیاه  
 و سفید از سر بینی تا انتهای دم و از نوک گوش تا سر سم خطا سیاه مناسب جا و مقام کلان و خود بقبرینه افتاده در برگرد چشم علی  
 سیاه در غایت لطافت کشیده گوی نقاش تقدیر بقلم بدایع نگار کار نامه در صحیفه روزگار گذاشته از بسکه محب بود بعضی را گمان آن  
 بود که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیقات به یقین پیوست که از خداوند جهان آفرین است چون تا در بود داخل سوغات  
 هاسه برادر شاه عباس نموده شد بهادر خان اوزبک از اسپان نچاق و اتمش عراق برسم پیشکش فرستاده بود بنظر درآمد قلم  
 زمستانی بهبت ابراهیم خان فتح جنگ و امرای بنگال مصحوب مومن شیرازی فرستاده شد در پانزدهم پیشکش صادق حسنان  
 گذشت از هر قسم موازی پانزده هزار روپیه گرفته تمه با و بخشیدم فاضل خان نیردین روز پیشکش فراخور حالت خویش گذرانید  
 قلیله گرفته شد روز مبارک شنبه که این جشن شرف آراستگی یافت دوپرو یک گطری از روز گذشته بر تخت مراد جلوس نمودم  
 حسب التماس مدار الملکه اعطاء الدوله جشن شرف در منزل او منعقد گشت پیشکش نمایان از نوادرو نقایس هر دیار ترتیب  
 داده در تکلفات افزوده بود همه جهت موازی یک لک و سه دهشت هزار روپیه برداشته شد درین روز یک عدد مهر  
 بوزن دو بیست توله برنیل بیگ ایچی عنایت نمودم در نیولا ابراهیم خان خواجه سراسه چند از بنگال برسم پیشکش فرستاده بود سکه  
 از آنها خفته ظاهر شد علمت مردی و هم محل مخصوص زنان دارد اما خصیصه طاهر بیست از جمله پیشکش مشارالیه در منزل کشتی است  
 ساخت بنگال نهایت لطیف اندام موازی ده هزار روپیه صرف زینت آنها نموده بود بے تکلف بادشاهانه

کشتی ہاست قاسم صاحب صوبہ آہ اباں ساختہ بظاہر محتشم خانے و منصب پنج ہزار سے امتیاز بخشیدم و حکم کردم کہ دیوانیان جاگیر اصفہانہ اور از محال غیر علیٰ خواہ نمایند راجہ شیاہ سنگہ زمیندار سرے نگر بنایت اسپ و فیل سرفرازی یافت و ریولا بعض رسید کہ یوسف خان ولد حسین خان در لشکر ظفر اثر دکن بمرگ مفاجات و ولایت حیات سپرد چنین شنیدہ شد کہ درین مدت کہ در جاگیر بود چنان فریب شدہ بود کہ باندک حرکتی و ترددی نفسش کوتاہی سے کرد روز سے کہ خرم را ملازمت میں ہو و درآمد و رفت نفسش می سوز و چنانچہ در وقتے کہ سرد پادادہ بود در پوشیدن و تسلیم کردن عاجز شدہ بود و تمام اعضایش رعشہ افتادہ بعد محنت و جان کندن تسلیم کردہ خود را بیرون انداخت و در پناہ سرا پرده افتادہ از ہوش رفتہ کوکرائش برپا کی انداختہ بچاندہ را بیدار کرد و رسیدن بیک اجل در رسید و فرمان یافت و این خاک تودہ گران بار را بجا کدان فانی گذشت در غرہ آمدن بہشت باد بہل بیک ایچی بچہ خاصہ عنایت نمودم بتاریخ چهارم ماہ مذکور جشن کا رخیر فرزند شہر یار نشاط افراسی خاطر گردیدند جس صاحب دہی در دولت خانہ مریم الزمانی آراستگی یافت جشن نکاح در منزل اعتماد الدولہ منعقد گشت و من خود با اہل محل بدینجا رفتہ بزم نشاط آراستم بعد از گذشتن ہفت گھڑی از شب جمعہ بہار کے نکاح شد امید کہ برین دولت روز افزون فرخندہ و میمون باد روز سے شبہ روز و ہم در باغ نور افشان بفرزند شہر یار چار قب مرصع باد ستار و کمر بند و و در اس سبب کے عراقی با زین طلا و دیگر سے ترکی با زین نفتاشی عنایت شد و درین ایام شاہ شجاع آبلہ بر آوردہ و بجدی شدت کردہ کہ آب از گلویش فروئے رفت و امید از حیاتش منقطع گشت چون در زایچہ طالع پدرش ثبت افتادہ بود کہ درین سال سپر او فوت شود ہمہ بچان اتفاق داشتند برینکہ ادنجا اہد ماند و جو تکرار سے بخلات سے گفت کہ غبار آسب سے بردامن حیاتش نخواہد نشست پرسیدم کہ بچہ دلیل گفت کہ در زایچہ طالع حضرت نوشتہ شدہ کہ درین سال از ہیچ ر بگذر کلفتے و گرانی بجا طر مبارک راہ نیابد و توجہ خاطر اشرف بسیار است و درین صورت سے باید کہ آسب سے با و نرسد و فرزند سے دیگر از وفوت شود قصار را چنانچہ گفتہ بود بظہور آمد و این از چنان ہلکہ جان برو و سپر سے کہ از صبیہ شہنواز خان داشت و در برہان پور فوت شد غیر ازین بسیار سے از احکام او مطابق افتادہ کہ خالے از عزابت نیست و درین واقعات تقریبات ثبت شدہ۔ بنا برین فرہوم کہ اورا بزر کشیدند شش ہزار و پانصد روپیہ برآمد بانعام او مقرر گشت محمد حسین جابری بخدمت بخشیدم و واقع نویسی صوبہ او ڈیہ سرفراز سے یافت منصب لاجپن بچہ قاتال بالخاصہ ہا بت خان از اصل و اضافہ ہزاری ذات و پانصد سوار مقرر شد محمد حسین برادر خواجہ از کانگرہ آمدہ ملازمت نمود بہادر خان او بک فیل عنایت نمودہ مصحوب و کیل او فرستادم

بروز و هوشنگ بنایر غفران پناه مرزا محمد حکیم نایب حرم و احتیاطاً که از لوازم پاس سلطنت و جهانگاری است و قلمه گوالمیاری محبوس  
 بود در نیولا هر دو را بحضور طلب داشتند حکیم فرمود که در دار الخلافه اگره می بود باشد روزینه که با خراجا جات ضروری کفایت کند  
 مقرر گشت درین ایام رود در بختاچار ج نام برهنی که از دانشوران این گروه است در شارس با فاده استفادہ اشتغال  
 داشت دولت ملازمت دریافت الحق مطالب عقلی و نقلی را خوب و زریده در فن خود تمام است از غراب سواج که  
 در نیولا بطور پوست آنکه در سے ام فروردی ماه سنه حال در یکی از موضع پرگنه جالنده بنگام صبح از جانب مشرق  
 غوغای عظیم هیب برخاست چنانچه نزدیک بود که ساکنان آن از هول آن صدای وحشت انزاقا الهامی کند در آشنای  
 این شور و شغب روشنی از بالا بر زمین افتاده و مردم را مظنه آن شد که گمرازه آسمان آتش میبارد و بعد از لحظه که آن شورش  
 تسکین یافت و دلهای آشفته از سر ایگی و هول باز آمد قاصد تیز رو نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده این سانحه  
 اعلام نمودند و در لحظه سوار شده خود را بقصد میرساند و بر سر آن قطعه زمین رفته بنظر در سے آرزو مقدار ده دو اوزه گز زمین  
 در عرض و طول بنوعی سوخته بود که اثری از سبزه و گیاه نماند هنوز اثر حرارت و تفسیدی داشت فرمود که آن قدر زمین را بکنند  
 هر چند بیشتر می کند بدیند حرارت و پیش بیشتر ظاهری گشت تا بجای رسید که پارچه آهن تفته نمودار شد بمرتبہ گرم بود که گویا از  
 کوره آتش بر آورده اند بعد از زمانه سرد شد و آن را برگرفته بمنزل خود آورده و در خراطه نهاده و در کوره بدرگاه فرستاد فرمود  
 که در حضور وزن کنند یک صد و شصت توله برآمد با ستاد و او حکم کرد که شمشیر و خنجر و کار در سے ترتیب داده بنظر در  
 آورده عرض کرد که در زیر تپک نمی آید و از هم میریزد فرمود که درین صورت با آهن دیگر در معوج ساخته نعل آور و چنانچه  
 فرموده بودم سه حصه آهن برق و یک حصه دیگر آینه و دو قبضه شمشیر و یک قبضه کار و یک قبضه خنجر ساخته تبظر آور و از آمیزش  
 آهن دیگر جوهر بر آورده بود بدستور شمشیر بمانی و جنوبی ایل ختمی شد و اثر ختمی نماند فرمودم که در حضور آرزو بدینجا بخت خوب  
 برید برابر شمشیر های ایل اول یکی را شمشیر قاطع دیگر را برق سرشت نام کردم بے بدل خان رباعی که فاده  
 این مضمون نماید گفته معروض داشت -

از شاه جهان یافت نظام	افتاده بعد از برق آهن خام
زان آهن شد حکم عالمگیر شمشیر	یک خنجر و کار و باد و شمشیر تمام

و شعله برق باد شاهی تاریخ یافته در نیولا راجه سازنگد بود که نزد فرزند اقبال مند شاه پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود

عرض داشت کرده بود کہ این مرید حسب الحکم از آلہ اباس متوجہ صوبہ بہار گردید امید کہ از عمر خود بر خوردار باشد قاسم خان بے نایب  
نقارہ سر بلندی یافت درین تاریخ عظیم الدین نام ملازم خرم عرض داشت اورا مشتملہر نوید فتح باشست مرصع کہ بطریق نذر  
فرستادہ بود آورده گذرانید خلعت بخت او ارسال داشته رخصت فرمودم امیر بیگ برادر فاضل بیگ خان بد بو انگی  
سرکار فرزند شہر یار و محمد حسین برادر خواجہ جهان بخشگیری و معصوم بخدمت میر سامانی او مقرر گشتند سید حاجی بلک لشکر  
ظفر اثر دکن دستوری یافت واسپ باو عنایت کروم و مظفر خان بخدمت بخشگیری سر فرار سے یافت + چون در نیولا  
والدہ امام قلی خان والی گوران مکتوبے شتمل بر اظہار نسبت اخلاص و مراسم آشنائی بہ نور جهان بیگم فرستادہ و از تحفہ ہائے  
آن دیار برسم سوغات ارسال داشته بود بنا برین خواجہ نصیر را کہ از بندہ ہائے قدیم و خدمتگاران زمان شاہ زادگی من است  
از جانب نور جهان بیگم برسم رسالت و مکتوبے بانفائیس این ملک مصحوب او ارسال داشته شد درین ایام کہ باغ نور نشان  
محل نزول بارگاہ اقبال بود بچہ رنگ ہشت روزہ از بالائے بام دولت خانہ کہ ہشت گزار تفاع داشت جستی  
زودہ خود را بر زمین گرفت و بخت و خیر و آمد و اصلا اثر آسیب در سنج در زودید نیامد + در چہارم خرداد ماہ الہی فضل خان  
دیوان خرم عرض داشت اورا مشتملہر نوید فتح و فیروز سے آورده آستان ہوس نمود تفصیل این اجمال آنکہ چون لشکر منصور  
بحوالے او چین رسید جمعی از بندہ ہائے درگاہ کہ در قلعہ ماند و بودند نوشتہ فرستادند کہ نوبے از مقہوران قدم جبرأت و  
میا کے پیش نہادہ از آب زردہ گذشتند دو سے چند کہ در زیر قلعہ واقع است سوختہ بتاحت و تاراج آن مشغولند مدار الہامی  
خواجہ ابوالحسن با پنج ہزار سوار برسم منتقل سے تعیین شد کہ گرم و چپان شتافتہ سزا سے آن گروہ باطل نیز بد خواجہ شہگیر زودہ  
ہنگام طلوع صبح بر لب آب زردہ رسیدہ بود کہ آنها آگہی یافتند لفظ پیشتر آب در زودہ خود را بسا حل سلامت رسانیدہ  
بودند کہ بہادران تیز جلو بہ تعاقب شتافتہ قریب چہار گروہ دیگر آنها را را ندند و بسیاری را بہ شمشیر انتقام مسافر راہ عدم  
گردانیدند مقہوران برگشتہ روزگار تا بہ برہان پور عتقان مسارعت باز نکشیدند نوشتہ خرم خواجہ ابوالحسن رسید کہ تا آمدن دران  
طرف آب توقف نماید و مقارن با عساکر اقبال بفرج منتقل پیوست و کوچ بہ کوچ تا بہرہان پور شتافت و ہنوز آن  
مخزولان بے عاقبت ہائے او بار بر فرار داشتہ بر دور شہر نشستہ بودند چون مدت دو سال بندہ ہائے درگاہ بان  
مقہوران در زودہ خورد بودند با انواع و اقسام رنج و تعب از بیجا گیری و عسرت غلہ کشیدہ بودند از سواری دایمی اسپان  
زبون شدہ بنا بران نہ روز و در سر انجام لشکر توقف افتاد درین نہ روز سے لاک روپیہ و چہہ بسیار بہ سپاہ منصور قسمت

نموده و سزا دلان گماشته مردم را از شهر بر آورده اند و هنوز بهادران زرم دوست دست بکار نبوده بودند که آن سیه نختان تاب  
 مقاومت نیاورده مانند نبات انعش ازظم پاشیدند و جوانان تیز جلو از عقب درآمده بسیاری را به تیغ انتقام بر خاک هلاک  
 انداختند و همین دستور فرصت نداده زده و کشته تا امری که جلای اقامت نظام الملک و غیره مقهوران بود برودند یک روز بیشتر آن بد اختر از زمین  
 اقواج قاهره آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و احمال و اطفال بقلعه دولت آباد برده بود جائی که در پیش چهل و پنجم داشت پشت قلعه  
 داده نشست و بیشتر از مردم او بر اطراف ملک پراکنده شدند سران لشکر ظفر اثر با سپاه کینه خواه سه روز در طبره کمری توقف نموده شهری را  
 که در مدت بیست سال تعمیر یافته بود بوسه خراب ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که بروق آبی باز آید بجای بعد از آنندام آن  
 بناها را سه ما بران قرار یافت که چون هنوز فوجی از مقهوران قلعه احمد نگر را محاصره دارند یک مرتبه تا آنجا رفته ارباب  
 قلعه را تنبیه بر اصل نموده از سرفرو سامان آذوقه کرده کمک گذاشته باید برگشت و باین عزیمت روانه شده تا قصبه پیشین یافتند  
 و عنبر مقهور مزور حیل ساز و کلا و امر فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد ازین سرشته بندگی و دولت خواهی از دست  
 ندیم و از حکم قدم بیرون نه نم و آنچه فرمان شود از پیشکش و جریمه منت داشته بسرکاری رسانم اتفاقاً درین چند روز عسرت  
 تمام از گرانی غله در آرد و راه یافته بود و تیر خنجر رسید که جمعی از مقهوران که قلعه احمد نگر را محاصره داشتند از طنطنه نهضت  
 لشکر ظفر اثر ترک محاصره نمودند و از دور قلعه برخاستند بنا برین فوجی بکمک خنجر خان فرستاده سلفی برسم بدو خرج ارسال  
 داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته دولت خواهان منظر و منصور باز مراجعت نمودند و بعد از عجز و زاری بسیار مقرر گشت که  
 سوائے کلکه که از دور قدیم در تصرف بندها س درگاه بود موازی چهار ده کرده دیگر از محالے که متصل بسر حد بای بادشاهی  
 است و اگذارند و پنجاه لک روپی برسم پیشکش بخزان عاصره رسانند فضل خان را رخصت نموده کلکه بعلے که دارا س  
 ایران فرستاده بود و تعریف آن در جائے خود نوشته شده بجهت خرم عنایت نموده فرستادم بمشار الیه خلعت و فیسل و  
 دو ات و قلم مرصع مرحمت شد خنجر خان که در محارست قلعه احمد نگر مصدر خدمات پسندیده و ترددات شایسته شده بود  
 بمنصب چهار هزاری ذات و هزار سوار سرفراز س یافت کرم خان حسب الحکم از صوبه اودیسه آمده با برادران بدولت  
 ملازمت مستعد گشت عقد مرواریدی برسم پیشکش گذرانید منظر الملک ولد بهادر الملک بخطاب نصرت خانی سرفراز  
 گردید باودی رام و کنی علم عنایت شد و عزیز الله ولد یوسف خان بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار ممتاز گشت روز  
 مبارک شبیه نسبت و یکم مقرب خان از صوبه بهار رسیده دولت ملازمت دریافت درینو لا آقا علی و محب علی بیگ و حاجی بیگ



وفاضل بیگ فرستادہاے واراے ایران را کہ بدفعات آمدہ بود درخصت فرمودم باقا بیگ سردیاد و خجرو جیفہ مرصع و چیل  
 ہزار روپیہ نقد انعام شد و محبت علی بیگ بخلعت دسے ہزار روپیہ سرفراز گشت و بہین دستور بدیگران نیز درخور شایستگی  
 خود انعام ہا شد و یادبودے مناسب وقت بہت برادر والا قدر مصحوب نام بردہا فرستادہ شد درین تاریخ مکرم حسان  
 بصاحب صوبگی دارالخلافہ دہلی و خدمت فوجداری میوات سرفراز شد شجاعیت خان عرب بمنصب سہ ہزاری ذات  
 و دو ہزار و پانصد سوار اصل و اضافہ عزائم یافت شہزہ خان بمنصب دو ہزاری و ہزار سوار و گردہر ولد رای سال  
 چو اہم ہزار و دو صدی و ہصد سوار ممتاز گشتند در سیت و ہم قاسم بیگ نام فرستادہ واراے ایران آمدہ ملازمت  
 نمود و مکتوب آن برادر عالی قدر شکر مراتب محبت و یک ہفتہ گذرانیدہ انچہ برسم سوغات فرستادہ بود بنظر در آورد  
 غرہ تیرماہ الہی فیل خاصہ گجرتن نام بہت فرزند خان ہبان فرستادم نظر بیگ ملازم حشرم عرض داشت او آورده  
 گذرانیدہ القاسم اسپ بخشی نمودہ بود بر اجہ کشن داس مشرف فرمودم کہ ہزار راس اسپ از طوایل سرکار  
 دریا نرودہ روز سامان نمودہ ہمراہ روانہ ساز و اسپ روپرتن نام کہ داراے ایران از غنائم لشکر روم ارسال داشتہ  
 بود بخرم عنایت نمودہ فرستادم درین روز غیاث الدین نام ملازم ارادت خان عرض داشت اورا شکر نوید فتح آورده بود  
 گذرانیدہ در اوراق گذشتہ از شورش و فتنہ انگیزی زمینداران کشتوار و فرستادہ جلال سپرد لاور خان بگاشتہ کلک بیان  
 گشتہ بود چون این ہم از و سرد سامان پسندیدہ نیافت بارادت خان حکم شدہ بود کہ خود آن خدمت شایستہ شانتہ  
 مفسدان بد مسرت انجام را تنبیہ و تاویب بر اصل دہر و جوئے ضبط آن کوہستان نماید کہ غبار تفرقہ و آشوب بر حواشی آن  
 ملک نہ نشیند مومی الیہ بوجہ فرمودہ شانتہ خابت شایستہ ظاہر ساخت و اہل فتنہ و فساد بصحرای آوارگی سر نہادہ  
 نیم جانی بدر رفتند و مجد و آخار شورش و آشوب از ان ملک برکنندہ شد و بمردم کاری استحکام دادہ و ضبط تہا نجات نمودہ  
 بکشیم مراجعت کرد بجلدی این خدمت پانصد سوار بمنصب ارادت خان افزودم چون خواجہ ابوالحسن بر ہم دکن مصدر  
 ترددات شایستہ و خدمات پسندیدہ شدہ بود ہزار سوار بمنصب مشارالیہ اضافہ فرمودم بہ اہم بیگ برادر زادہ ابراہیم خان  
 فتح جنگ بصاحب صوبگی او ڈیو سرفراز گشتہ ب خطاب خانی و علم و تقارہ بلند مرتبہ شد و منصب او از اصل و اصل زادہ  
 ہزار سہ و پانصد سوار حکم فرمودم چون مکرر از فضایل و کمالات قاضی نصیر برہانپوری استماع اقتادہ بود خاطر حقیقت جوے  
 را بصحبت مشارالیہ رغبت افزود و در نیوال حسب الطلب بدرگاہ آمد عزت دانش اورا پاس داشتہ باکرام و احترام و در پانتم

تاسخے در علوم عقلی و نقلی از یکتایان عصر است و کم کتابی باشد کہ بمطالعہ او نرسیدہ لیکن ظاہریش را باطن آشنائی کمتر  
است و از صحبت او مخلوط نمائی توان شد چون بدو پیشہ و زاد یہ گزینی بغایت راغب و مائل یا فتم پیردی خاطر او نمودہ تکلیف  
ملازمت نکردم و پنج ہزار روپیہ عنایت فرمودہ رخصت دادم کہ بوطن خود شافقہ آسودہ خاطر روزگار بسر برد و در غزہ امر داد  
ماہ آہی باقرخان بمنصب دو ہزاری ذات و ہزار و دو لیست سوار سرفراز گشت و از امر او بندہ اس کے بادشاہی کہ در فتح کن  
تروہات شایستہ تقدیم رسانیدہ بودند سے دو نفر باضافہ ہاسے لایق عزت اختصاص یافتند عبدالعزیز خان نقشبندی کہ  
بحکومت قندھار تعیین شدہ حسب الاتماس فرزند خانجہان بمنصب سہ ہزاری ذات و دو ہزار سوار سرفراز شد و در غزہ  
شہر یورشمیر مرصع برنیل بیگ ایلچی عنایت نمودم و یک دیہہ از اعمال دارالخلافہ کہ مبلغ شانزدہ ہزار روپیہ جمع داشت  
تیر با و لطف شدہ در نیو لا حکیم رکن را بہجت شورش مزاج و بد خوئی و عدم وقوف لایق خدمت ندانستہ رخصت فرمودم کہ بہر جا  
خواہد برو چون بعرض رسید کہ ہوشنگ برادر زادہ خان عالم خون ناحق کردہ در حضور طلب داشتہ باز پرس کردم و بعد از قیوت  
حکم بقصاص او شدہ شا کہ درین امور رعایت خاطر شاہ زادہ نکردہ تا با مرا و سایر بندہ ہا چه رسد امید کہ توفیق رفیق باد  
غزہ شہر یورماہ حسب الاتماس آصف خان بمنزل او رفتہ در حمایے کہ بتازگی ساختہ بود غسل کردہ شدہ تکلیف بسیار  
نفیس و مکلف حمایے است بعد از فراغ غسل پیشکش لایق بنظر در آورد و آنچه پسند افتاد برگزیدہ تتمہ با و بخشیدم و خلیفہ خضر خان  
خاندسی از اصل و اصنافہ ہزار روپیہ مقرر شدہ درین ایام بعرض رسید کہ کلیان نام آہنگری بر زلف ہم از صنعت خود عاشق زار  
است و پیوستہ سردر پے او دارد و اظہار شیفگی می نماید آن ضعیفہ با وجودیکہ بیوہ است اصلاً با آشنائی او تن نمی دہد و محبت  
این بیچارہ دل دادہ در باطنش سرایت نمی کند ہر دورا بحضور طلب داشتہ باز پرس نمودم و ہر چند آنوقت را بہ پیوند او  
ترغیب و تکلیف دادہ شد اختیار نکرد درین وقت آہنگر مذکور گفت کہ اگر یقین دائم کہ او را بمن عنایت فرمایند خود را از  
بالاسے شاہ برج قلعہ سے اندازم من از روئے مطایبہ گفتم کہ شاہ برج موقوف اگر دعویے محبت تو از صدق فرمائی  
دازد خود را از بام این خانہ اندازی من او را حکمی بومی و ہم ہنوز سخن تمام نشدہ بود کہ برق آسا و دیدہ خود را بزر بادخت  
بمجد افتادن از چشم و دھانش خون جاری شد من ازان ہزل و مطایبہ ندانم بسیار کشیم و آزر وہ خاطر گردیدم  
با صفت خان فرمودم کہ او را بخانہ بردہ تیمار داری نساید چون پیسانہ حیالتش لبریز شدہ بود بہستان آسیب  
در گذشت -

عاشق که حسان نثار بران آستانه ساخت | از شوق جان سپرد و اجل را بهانه ساخت

حسب الاتماس مهابت خان منصب لاجپین قاتشال از اصل و انبیا نه هزاری ذات و پانصد سوار مقرر شد در سواخ گذشت  
ایمانی بران رفته که روز جشن دسره در کشمیر اثر گشتگی نفس و کوتاهی دم در خود احساس نمودم مجملاً اکثرت با ریذگی و طوبت  
هوادر مجرای نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گزشتگی ظاهر شد رفته رفته با متداد و اشتداد انجامید از اطبا سئ  
که در ملازمت بودند نخست حکیم روح الله متصدی علاج گشت و یک چندی بعد او با هم گرم ملایم تدبیرات بجا برد  
بظا هر اندک تخفیفی شد چون ازان گریه بر آمدم باز شدت ظاهراً ساخت درین مرتبه روزی چند بشیر نزد باز بشیر شتر  
پرداخت از هیچ کدام فایده بر اهل نیافتم مقارن این حال حکیم رکت که از سفر کشمیر معان داشته در آگره گذاشته بودم خدمت  
پیوست و از روسه دلیری و اطهار قدرت ترکیب معالجه شد و مدار بر او بیه گرم و خشک نهاد از تدبیرات او تیر فایده  
مرتب گشت بلکه سبب افزونی حرارت و خشکی و ماغ و مزاج شد و بغایت ضعیف گشتم و مرض رو باشتاد نهاد و محنت  
با متداد انجامید درین قسم دقتی و چنین حاصلی که دل سنگ بر من می سوخت صدر اسپر حکیم مرزا محمد که از اطبا و عمده  
عراق بود در عهد دولت پدر بزرگوارم از ولایت آمده بود بعد از آنکه تحت سلطنت بود این نیازمند آراستگی یافت چون  
بجوهر استعداد و تصرف طبیعت از همکنان امتیاز داشت در مقام تربیت او شده بنحطاب مسیح الزمانی امتیاز بخشیدم  
و پایمه اعتبار از دیگر اطبا که در ملازمت بودند برافزودم بگمان آنکه شاید وقتی از اوقات مصدر خدست می تواند شد آن  
حق ناشناس با وجود چندین حقوق و منیت در رعایت مرابین روز و دیده و چنین حال پسندیده اصلاً بدو و علاج خود را آشنا  
نی ساخت با آنکه از جمیع اطبا که در ملازمت حاضر بودند بقدر امتیازی داشت متصدی علاج نمی شد هر چند عنایت و  
التفات ظاهراً ساخته بهر ارا و مواسات تکلیف می نمودم بیشتر صلب شده در جواب می گفت که برداش و عذاقت خود  
این قدر اعتماد ندارم که متصدی علاج تو انم گشت و همچنین حکیم ابوالقاسم اسپر حکیم الملک با وجود نسبت خان زادگی و حقوق  
تربیت متوهم و متوحش خود را ظاهری ساخت که از رویت خاطر مستنفر و متنازی می شد تا به حال چه رسد ناگزیر دست  
از همه باز داشته از تدبیرات ظاهری دل برکنده خود را بحکیم علی الاطلاق سپردم چون در نشاء پیا له تخفیفی می شد روز هشتم  
بجلائف غنا لبه و ستاد ارتکاب می نمودم رفته رفته با فراط کشید و مقارن گرم شدن هوای آن محسوس گشت ضعف  
و محنت رو افزونی نهاد و نوزدهم جهان بیگم که تدبیر و تجربه او ازین اطبا بیشتر است خصوصاً که از روسه بهر بانی و دولسوزی باشد در

مقام کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و ملائم حال باشد شد اگر چه پیش ازین هم علاجی که اطبا میکردند بصلاحت و  
صواب پیدا بود لیکن درین وقت مدار بر مهربانی او نهادم و شراب را بتدریج کم کرد و از چیزهای نامناسب و غذاها  
ناموافق محظوظ نمود امید که حکیم حقیقی از شفاخانه غیب صحت کامل نصیب کند در روز شنبه دوازدهم ماه مذکور مطابق بیست  
و نهم شهر شوال سنه یک هزار و سی و هجری جشن وزن شمس بیمار کے و فرخ آراستگی یافت چون در سال گذشته بیماری  
صعب کشیده پیوسته در محنت و آزار گذرانیده بودم بشکر آنکه چنین سلسله بخیریت و سلامت بانجام رسید در سر آغاز سال حال  
اثر صحت بر چهره مراد پیدا آمد نور جهان بیگم التماس نمود که و کلاسے او متصدی این جشن عالی باشد الحق مجلس ترتیب نموده  
که حیرت افزای نظارگیان گشت از تاریخی که نور جهان بیگم در عقد از دواج این نیازمند در آمده اگر چه در همه جشن های  
وزن شمسی و قمری لوازم آن را چنانچه لائق این دولت بوده باشد ترتیب نموده سرمایه اسباب سعادت و نیک نختی داشته  
است لیکن درین جشن بیش از پیش در تکلفات افزوده در آراستن مجلس و ترتیب بزم نهایت توجه بکار برود و جمعی از  
بند های پسندیده خدمت و خواصان مزاج بدان که درین صنعت از روسی اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه  
صفت برگردیم می گشتند بنوازشات لائق از خلعت و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب و فیل و خوانها پرواز زر و مهر  
کدام در خور پای خویش سرفراز سے یا فقد با آنکه از اطبا خدمت شایسته بنظر نیامده بود باندک خفته که دوسه روز  
دست میداد تقریبات بر اینجمله انواع و اقسام مراسم نظیر آمده درین جشن هایون نیز بانعامات لائق از نقد و جنس  
کام دل برگرفتند بعد از فراغ جشن مبارک خواندند که جوهر و زر بطریق نثار و در دامن امید اهل نشاط و ارباب استحقاق ریخته  
شد و جوهرهای سنج که نوبت جشن صحت و تندرستی بود بمهر و روپیه وزن نموده مبلغ پانصد مهر و هفت هزار روپیه باین صیغه  
وجه انعام او مقرر شد در آخر مجلس پیشکشهای که بجهت من ترتیب داده بودند بنظر در آورند از جوهر مرصع آلات و  
آتش و اقسام نفایس آنچه خاطر پسند افتاد برگزیدیم با جمله نوازی و دلک روپیه صرف این جشن عالی بابت انعاماتی که  
نور جهان بیگم کرده بقلم در آمد سوائے آنچه برسم پیشکش گذرانید در سنوات گذشته که من صحت داشتم سه من و یک دوسه  
بیشتر یا کمتر بوزن و در آن سال بنا بر ضعف و لاغرے دوسه من و بیست و هفت سیر شدم روز مبارک شنبه غره ماه الهی  
اعتقاد خان حاکم کشمیر منصب چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار سرفراز سے یافت راجه گنج که منصب چهار هزار و سه  
هزار سوار گشت چون خبر بیماری من بفرزند شاه پرویز میرسد فرمان طلب مقید ناشده بے تابانه متوجه ملازمت میگردد

بتاریخ چار دہم ماہ مذکور در ساعت مسعود و زمان محمود آن فرزند سعادت مند بدولت آستان بوس مستعد گشته سه بار بر دور  
تخت گردید هر چند مبالغه نموده سوگند برے و ادم و منع میفرمودم او در نارسے و تصریح افزوده بیشتر اغراق بکار برے برو  
دست او را گرفته جانب خود کشیدم و از روستے شفقت و عافیت در آغوش عزت تنگ در آورده التفات و توجه بسیار ظاهر  
ساقم امید که از عمر و دولت برخوردار باشد در نیولابیت لک روپہ خزانہ مصحوب الہد او خان بخت صرف فریاد لشکر دکن نزد  
خوم فرستاد شدہ مشارالیه بنسبت خیل و علم سرخراز سے یافت در بیت و ہستم قیام خان قراول سیکے برض طبعی و دلیعت  
حیات سپرد از خدمتکاران مزاجدان بود و قطع نظر از فنون شکار و مهارت او درین فن از اکثر جزویات خبردار بود و پیرو سے  
مزاج من بسیار کرده بود با بھلہ ازین سانچہ خاطر مسمحت گرامی پذیرفت امید کہ ایزد تعالیٰ اورا بیا مرزا بد بتاریخ نسبت  
و غم والدہ نور جان بگیم بچار رحمت الہی پوست از صفات حمیدہ این کہ بانو سے خاندان عفت چه نویسم بے اغراق  
و بر پاکی طینت و دانائی بسیار خوبیا سے کہ زیور عورات است ماور و ہر ہمتا سے او نژادہ و ماور او را از ماور حقیقی خود کمتر نے  
دانستم نسبت تعلق و رابطہ محبت کہ اعتماد الدولہ را با بود یقین کہ بیچ شوہر سے را با ہمسر خود بنوہ ازین جا با بد قیاس کرد  
کہ بران پیر غم زوہ چه گذشتہ باشد و همچنین از نسبت تعلق نور جان بگیم با چنین والدہ چه توان نوشت فرزند سے مثل صفحان  
بانہایت خرد مندی و دانائی جامعہ شکیبائی چاک کردہ از لباس اہل تعلق بر آمدہ پر مجروح خاطر را از مشاہدہ حال گرامی  
فرزند غم بر غم دور دور و افزود ہر چند بہ نصیحت پر و راحت سو مند نیامد روز سے کہ من بہ پیش رفتم چون ابتدا سے  
شورش مزاج و آزر دگی خاطر او بودہ از روستے شفقت و مرحمت حرفے چند نصیحت آمیز فرمودہ بجز نگوئیم و واگذاشم تا  
آن آشوب فرو نشیند بعد از روز سے چند جراحت درونی اورا بمرجم التفات علاج کردہ باز بلباس اہل تعلق می آورم  
اگر چه اعتماد الدولہ بخت رضا جوئی و پیرزی خاطر من بظاہر خود را ضبط می کرد و اظهار جویہ می نمود لیکن باین نسبت الفتی کہ  
اورا بود حوصلہ چه ہمراہی تواند کرد غزہ آبان ماہ الہی سر ملذذ خان و جانسپار خان و ہا سے خان بخت نقارہ سر ملذذی یافتند  
عبداللہ خان بے رخصت صاحب صوبہ و کن بجال جاگیر خود آمدہ بدیوانیان عظام فرمودم کہ جاگیر اورا تغیر نمایند با اعتماد  
را سے حکم شد کہ سزا سے نموده اورا بصوبہ مذکور رساندہ پیش ازین محلے از احوال مسیح الزمان نسبت افتاد کہ با وجود چندین  
حقوق تربیت و نوازش درین قسم بیاری توفیق خدمتگاری نیافت غریب تر آنکہ بیکبار پردہ آزریم از پیش برگزیدہ التماس  
سفر حجاز و زیارت خان مبارک نمود از اسباب کہ در ہمہ وقت در ہمہ کار با توکل این نیاز مند بذات خداوند بے نیاز و کم کار است

است کشاوره پیشانی رخصت فرمودم با آنکه از همه قسم سامان داشت بست هزار روپیه بکیت مدخر چ انعام شد امید که حکیم علی الاطلاق سبب و سبب اطبا و سبب و و این نیازمند را از شفاخانه کرم خود صحت عاجل و شفا کمال کرامت کفایت چون چو اسے اگر از مرشدت حرارت و افراط گرما بجزاج من سازگار بود بتاریخ سیزدهم روز دوشنبه آبان ماه الهی سنه شانزده رایات عظمت بر سمت کوهستان شمالی برافراشته شد که اگر چو اسے ناحیت با اعتدال قریب باشد برکنار آب گنگ سرزمین خوشی اختیار نموده شهرے بنا نموده شود که در موسم تابستان محل اقامت باشد والا بجانب کشمیر عنان عزیمت معطوف گردد و مظفرخان را بحفظ و حراست و ارا بخلافه اگر گذاشته به تقارن و اسب ذیل سر نیز از فرمودم میرزا محمد برادرزاده او را بفرجاری نواحی شهر مقرر داشته بخطاب اسدخانی و اضافت منصب ممتاز گردانیدم و باقرخان را بخدمت صوبه واری صوبه او و سر فر از ساخته رخصت فرمودم و بست و ششم ماه مذکور از ذی القعدة متفرق از نند اقبال مند شاه پر وزیر صوبه بهار و محال جاگیر خودش دستورے یافت سرد پاسبان و خرم صوبه و اسب ذیل لطف فرموده رخصت نمودم امید که از عمر برخوردار باشد کرم خان حاکم و علی بدولت زمین بس سر فر از شد و ششم ماه بدر الملک و علی نزول اتفاق افتاد و در روز در سلیم گد به مقام فرموده به نشاط شکار مشغول گشتم درینوال بعضی رسید که جادو و اسے کہا تمہ کہ از سران عمدہ و کن است بر ہمونی سعادت و بدرقه توفیق دولت خواہی اختیار نموده در سلک دولت خواہان و بندہ منتظم گردید فرمان مرحمت عنوان با خلعت و خرم صوبه مصوب نراین و اس را بطور عنایت نموده بکیت او فرستادم عزه و پناه الهی مطابق منعم شرف سلطنہ بجزی مقصود و برادر قاسم خان بخطاب ہاشم خانی و ہاشم بیگ خوشی بخطاب جان شاخانی سر فر از گشتند ہفتم ماہ مذکور در مقام ہر دو ار کہ برکنار گنگ واقع است نزول سعادت اتفاق افتاد ہر دو از معتد معا بد مقرر ہنو و است و بسیارے از بہ ہمان و بجز گزینان و رین مقام گوشہ انزوا اختیار نموده بآئین دین خویش یزدان پستی پیمانید بہر کدام در خور استحقاق از نقد و جنس تصدق لطف فرمودم چون آب و ہوا سے این دہن گوہ پسند خاطر نیفتاد و سر زمینی کہ اقامت و ران توان کرد و بنظر و رینا بد بر سمت و امن گوہ جمود کا نگرا نہضت فرمودم و رینوال بعضی رسید کہ راجہ بہاؤ سنگم در صوبہ و کن مسافر ملک عدم گشت از افراط شراب بغایت ضعیف و زبون شدہ بود ناگہانی بر دستوں سے گرد و ہر چند اطبا تدبیرات بجا ر برودہ داغما بر فرق سری سوزند ہوش نمی آید یک شبان روز بے شعور افتادہ روز دیگری گذر در دوران و ہشت کینز خود را با آتش و فاسے او سوختند جگت سنگم برادر کلاش دہا سنگم برادرزادہ

او هر دو تقدیبات در کار شراب کرده بودند مشارالیه از آنها عبرت نگرفته جان شیرین بآب تلخ فروخت بعنایت و جسور  
 نیکنات و سنجیده بود از ایام شاهزادگی بخدیست من پیوسته بنیامن تربیت من بوالا پای پنج هزاری رسیده بود چون از وفات پدری  
 نمانده نبیره برادر کلانش را با وجود صغر سن بخطاب راجلی سرفراز ساخته منصب دو هزاری ذات و هزار سوار عنایت فرمودم  
 برگزیده این که وطن آنهاست بدستور سابق بجاگیر او مقرر شد تا جمیع او متفرق نشود اصالتخان پسر خانجهان بمنصب هزار ریذات و پانصد سوار  
 سرفراز ششم ماه مذکور در سراسر آلتوه منزل شد چون پیوسته به نشاط شکار مشغولم طبیعت بخوردن گوشت جانورانی که به دست خود شکار  
 میکنم بیشتر اغب است بنا بر دسواس و احتیاط که درین امور است و در حضور میفرمایم که پاک سازند و خود مقید شده چینه دانه آنها را حاکم  
 میکنم که چه خورده و خوراک این جانور چیست اگر حیوانا چیزی که کراستیت داشته باشد بنظر درمی آید ترک خوردن آن نمی کنم  
 پیش ازین اقسام مرغابی بغیر از سونه میل نمی فرمودم در هنگامیکه دار البرکت اجمیر محل نزول رایات اقبال بود سونه  
 مرغابی خانگی را دیدم که کوهما سے کرده می خورد از مشاهده آن طبیعت را انفرج بهم می رسد از خوردن سونه مرغابی  
 خانگی ترک و ادم تا آنکه درین تاریخ مرغابی شکار شد فرمودم که در حضور پاک کردند از چینه دان اول پاهنگ خورد  
 برآمد بعد از آن بقه کلانے ظاهر شد بمرتب کلان بود که تا بچشم خود دیده نشود قبول نتوان کرد که باین کلانی توان فرود برده  
 از امروز بخود قرار و ادم که در اکل مرکب مرغابی نشوم خان عالم معروض داشت که گوشت عقاب سفید بغایت لذیذ  
 و نازک می باشد بنا بر آن عقاب سفید را طلب داشته فرمودم که در حضور پاک ساختند اتفاقاً از چینه دان آن بده بقه آمد  
 بنوعی کرده طبیعت افتاده که از یاد آن خاطر متنازی و متنفر می گردود و در بیت و حکیم باغ سهرند مسرت افزای  
 خاطر گشت و در روز مقام نموده از سیر و تماشای آن مخطوط گشتم درینو لا خواجه ابوالحسن از صوبه دکن آمده سعادت  
 ملازمت دریافت و مورد عنایات روز افزون گردید غزه بهمن ماه الهی و روز سرامنزل اتفاق افتاد منصب معتد خان  
 از اصل و اخلافه دو هزاری ذات و شش سوار حکم شد خان عالم بصاحب صوبگی آله اباس سرفراز سے یافت  
 اسپ و سرو پاوشمشیر مرصع عنایت نموده رخصت فرموده مقرب خان بمنصب پنج هزاری ذات و سوار ممتاز گشت  
 روز مبارک شبیه که کتار آب بیاه منزل شد قاسم خان از لاهور آمده دولت ملازمت دریافت باشم خان برادر او با  
 زمینداران دامن کوه سعادت آستان بوس سرفراز شد با سوسے زمیندار بلواریه جانور سے بنظر در آورده که مردم کوهستان  
 آن را جان بهن خوانند مانند قر قاول است که تدر و نیز گویند رنگش بعینه برنگ ماده قر قاول است لیکن در چشمه قر قاول

سفید با سوسه مذکور معروض داشت که این جانور بر کوه رفت می باشد و خوراکش علف و سبزه است تدرود در خانه نگاه داشته  
 بچه از در گرفته شده گوشت اتسام آن را از جوانه و کلان مکرر خورده شد توان گفت که گوشت تدرود را با گوشت جانور مذکور نسبتی  
 نیست گوشت این جانور بر آب لذیذ ترست از جانورانی که درین کوستان بنظر در آمد کیکی پچول پکار است کشمیر بیان سوتلو  
 می گویند از طاؤس ماده نیم سوانی خورده ترمی باشد پشت و دم و هر دو بازو بسیار بی مائل از عالم بالهاست چیز و خالهاست  
 سفیدست دارد شکم تا پیش سینه سیاه با خالهاست سفید و بعضی خالهاست سرخ نیز دارد و پرهای بازو سرخ آتیشین  
 در نهایت بر استی و خوبی و از سر نزل تا پس گردن نیز سیاه براق و بالاست سر و شاخ و گوشش فیروزه رنگ و پر دور  
 چشم و دهنه پوست سرخ و در زیر حلقوم پوستی گرد و مقدار دو کف دست و در میان آن پوست مقدار یک دست  
 بنفشه رنگ است و در میان آن خالهاست فیروزه رنگ افتاده بر دور آن هر خط فیروزه رنگ کشیده ششبرشت کنگره و پر دور  
 آن خط فیروزه بعضی دو انگشت سرخ گل شفا لود باز برگردن آن خط فیروزه رنگ و پاپیانش نیز سرخ رنگ زنده ما  
 که وزن فرموده شد یک صد و پنجاه دو و توله بر آمد بعد از کشتن و پاک ساختن یک صد و سه و نه توله شد و یک مرغ زین  
 است که ساکنان لاهورشن گویند و کشمیر بیان پوطا مانند رنگش از عالم سینه طاؤس و بالاست سر کاکل و دمش مقدار چهار  
 پنج انگشت زرد مانند شهر طاؤس و جنبه برابر تا زغایا گردن قاز و دراز بلی اندام است و ازین کوتاه و با اندام برادر شاه  
 عباس مرغ زرین خواسته بود چند قطعه مصحوب ایچی او فرستاده شد روز دو شبانه جشن وزن قمری آراشکی یافت درین  
 جشن نور جهان بیگم بچیل و پنج کس از امرای عظام و بندها است نزدیک خلعت داد چهاردهم ماه مذکور موضع بسلون از  
 مضافات سیتا محل نزول اردو گئی گیهان پوی گردید چون هواست سیرکانگه و کوستان مذکور پوسته مرکوز خاطر بود  
 اردو کس کلان را درین مقام گذاشته با جمعی از بندها است مخصوص و اهل خدمت متوجه تا شایسته قلعه مذکور شد چون  
 اعتماد الدوله بیار بود در اردو گذاشتم و صادق خان میرنجشی را بحجت محافظت احوال مشارالیه و محارست اردو نگاه  
 داشتم روز دیگر خبر رسید که حال اعتماد الدوله تنگ گشته و علامت یاس از چهره احوالش ظاهر است از اضطراب نور جهان بیگم  
 نسبت التماساتی که مراباد بود تا بیاورده بار و مراجعت نمودم آخر باسے روز بدیدن او فرستم وقت  
 سکرات بود گاه از هوش می رفت و گاه هوش می آمد نور جهان بیگم بجانب سن اشارت کرد و گفت می شناسید در چنان  
 دستهای این بیت انور است را خواند -



آنکه ناپیناسے ماورزاد اگر حاضر شود	در چنین آرائش عالم به بسند مہتری
<p>دو ساعت بر بالین او بودم ہر گاہ ہوش می آمد ہر چہ می گفت از روئے آگاہی و فہمیدگی بود القصد شب ہفتدہم ماہ مذکور بعد انقضائے سہ گھڑی بر حمت جاوید پیوست چہ گویم کہ ازین واقعہ وحشت افزا بر من چہ گذشتہ ہم وزیر مائل کامل بودہم مصاحب دانائے مہربان۔</p>	
از شمار دو چشم یک تن کم	در حساب خرد ہزاران بیش
<p>با آنکہ بارچین سلطنتی بر دوش اختیار او بودہ این ممکن و مقدر و بشر نیست کہ در دخل و تصرف ہمہ را از خود راضی توان داشت ایچکس بخت عرض مطلب و ہم سازی خود نزد عتقاد الدولہ زلفت کہ از پیش او آرزوہ برگشتہ باشد ہم دولت خواہی و کفایت صاحب را امراتہ سے نمودہم از باب حاجت را خیر سند و امید واری داشت الحق این شیوہ مخصوص او بود از روزیکہ مصاحب او بخوار حمت ایزدی پیوست دیگر بخود نہ پرداخت روز بروز می گذاخت اگرچہ در ظاہر بخت سرانجام ہم سلطنت و تمشیت امور دیوانی محنت بخود قرار دادہ وست از کار نمی داشت لیکن در باطن آتش جدائی اومی سوخت تا آنکہ بعد از سہ ماہ دست روز در گذشت روز دیگر بہ پیشش فرزندان و خویشان اورفتہ چہل دیک تن از فرزندان واقوام و دوازده نفر از منتسبان اورا سرو پا عنایت نمودہ از لباس ماتم بر آوردم روز دیگر بہان عزیمت کرج نمودہ متوجہ تماشائے قلعہ کانگرہ شدیم بچار منزل دریا سے مان گنگامور دآردو سے مغلے گشت الف خان و شیخ فیض اللہ محارسان قلعہ مذکور سعادت زمین بوس در یافتند درین منزل پیشکش راچہ چیتا بہ نظر در آمد ملک و بست و بیچ کردہ از کانگرہ دور تر ست درین کوہستان از وعہہ تر زمیندارے نیست گریز گاہ ہمہ زمینداران ملک ملک دست و عقبہا سے دشوار گزار دار و تا حال اطاعت ایچ بادشاہے نکر وہ پیشکش نفرستادہ بود برادر او نیز بلازمت سرفراز گشتہ از جانب او مراسم بندگی و دولت خواہی ظاہر ساخت خیلک شہری و معقول بنظر در آمد با نواع مراسم و نوازش سرفراز سے یافت بہ تاریخ بست و چہارم ماہ مذکور متوجہ سیر قلعہ کانگرہ شدیم و حکم کردیم کہ قاضی و میر عدل و دیگر علماء اسلام در رکاب بودہ انچہ شعار اسلام و شرائط دین محمدی است در قلعہ مذکور عمل آوردند با جملہ قریب یک کردہ طے نمودہ بر فراز قلعہ برآمدہ شد بتوفیق ایزد سبحان بانگ نماز و خواندن خطبہ و کشتن گاؤ و غیرہ کہ از ابتدا سے بنا بر این قلعہ تا حال نشدہ بود ہمہ را در حضور خود بعمل آوردیم سجدات شکر این موہبت عظمی کہ ایچ بادشاہے توفیق بران</p>	

نیافته بود بتقدیم رسانیده حکم فرمودم که مسجد عالی درون قلعه بنامند قلعه کانگه بر کوه بلند واقع است و دو استحکام و متانت  
 بجای است که اگر آذوقه و لوازم قلعداری برجا باشد دست زور بدامن آن نمی رسد و کند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است  
 اگر چه بعضی جا سحر کوهها و اردو توپ و تفنگ می رسد اما حصاریان رازبان ندارد و می تواند که بجای دیگر نقل مکان نموده  
 از آسیب آن محفوظ ماند قلعه مذکور بیت و سه برج و هفت دروازه دارد و درون آن یک کوه و پانزده طناب است  
 طول پاو کوه و دو طناب و عرض از لبست دو طناب زیاد و سه و از پانزده کم نه و ارتفاع یک صد و چهارده درجه و عرض  
 درون قلعه دارد یک و دو طناب و در عرض یک و نیم طناب و دویم نیز برابر آن بعد از فراغ سیر قلعه تها شاسه  
 بت خانه درگاه که به یون مشهور است توجه فرمودم عالی سرگشته بادیه ضلالت شده قطع نظر از کفار که بت پرستی آئین آنها  
 ست گروه گروه از اهل اسلام مسافت بعید طی نموده نذورات می آرند و پرستش این سنگ سیاه می نمایند نزدیک بخانه  
 مذکور در دامن کوه ظاهرا کان گوگرد است و از اثر حرارت و تابش پیوسته آتشی شعله می کشد آنرا حوالا موسی نام نهاده اند  
 و یکی از کرامات بت قرار داده و فی الواقع بنود اعتقاد درست در است داشته عوام الناس را فریفته اند بنود می گویند  
 که چون زن هماد یور عمر بسر آمد و شربت مرگ چشید هماد یور از فایست محبت و تعلق که با او داشت مرده او را بدوش کرده سرور  
 جهان نهاد و لاشه او را با خود می گردانید چون مدتی برین گذشت ترکیب او متلاشه گشت و از هم فرو ریخت هر عضوی  
 در جائی افتاد و در خورشرفت و کرامت هر عضو آنجا راعت و حرمت داشتند چون سینه که نسبت با اعضا و دیگر شریف  
 تر است درین تمام افتاد این جا را نسبت بجای دیگر گرامی تر داشتند و بعضی برانند که این سنگ که الحال موجود و  
 منصوب کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه سنگی که در قدیم بود لشکر از اهل اسلام آمده  
 سنگ مذکور را برداشته در قعر دریا انداختند بدستور که هیچکس پله بدان نیارست برود و تنها این غوغای کفر و  
 شرک از عالم بر افتاده بود تا آنکه برهنه مزور بجهت کان آرائی خویش سنگ را در جائی نهان ساخته نزد راجه وقت آمده  
 گفت که من در کار اینجواب دیدم که بمن می گفت که در فلان مقام مرا انداخته اند زود مراد را بیا بید راجه از ساده لوحه و  
 طبع زر که در نذورات خواهد آمد سخن بر زمین را معتبر داشته جمعی را بهمراهی فرستاد و آن سنگ را آورده درین مقام بجزت تمام  
 نگاه داشته اند و از سر نو کان ضلالت و گمراهی فرو چیده اند و العلم عند الله از بت خانه مذکور بسیر کرده که کوه مدینه شهرت یافته  
 عبور اتفاق افتاد و جانی نفیس است از روستای آب و هوا طراوت سبز و لطافت مقام نظرگاه خوشی است و آثار

در ان مقام واقع شدہ کہ از فراز کوه آب فردی ریزد حکم فرمودم کہ عمارات موزونے در خور این مقام اساس نهند در بسیت پنجم  
 ماہ مذکور ریات مراجعت مطوف داشته العن خان و شیخ فیض امدرا بعنائیت اسپ ذیل سر فراز ساختہ بمجاہظت قلمہ حضرت  
 فرمودم روز دوم قطبہ نور پور محل نزول اردو سے ملے گردید بعرض رسید کہ درین نواسے مرغ جنگلی بسیار است چون تا حال  
 شکار مرغ مذکور نگردہ بودم روز دیگر مقام فرمودہ بہ نشاٹ شکار خوش وقت گشتم چہار قطعہ شکار شد در جثہ و رنگ و صورت  
 از مرغ خانگی تمیز نمی توان کرد و از خصوصیات مرغ مذکور ان است کہ از پا گرفتہ سبزگون سازند تا بہر جا کہ برند آواز برنی آرد  
 و خاموش می باشد بخلاف مرغ خانگی کہ فریادی کند مرغ خانگی را تا در آب گرم غوطہ نہ بندند پر ہائے آن بسہولت گسندہ  
 نمی شود جنگلی از عالم درج و پودن خشک کندہ می شود از اقسام آن فرمودم کہ طعام بچندد و کباب کردند بد طعام ظاہر شد ہر چہ  
 کلان است کہ سگش ورنہایت بے مزگی و خشکی است ہوانہ اش فی الجملہ رطوبتی دارد اما بد طعام است زیادہ از یک تیراغل  
 پرواز نمی تواند کرد و خوردش اکثر سرخ سے باشد و ماکیان سیاہ و زرد درین جنگل نور پور بسیار است نام قدیم نور پور دہلیست  
 بعد از آنکہ راجہ با سو قلعہ از سنگ و منازل و بساتین طرح افگند بنا سبت نام من نور پور گویند چھینا سے ہزار روپہ صرف  
 این عمارت شدہ باشد فانی ہمارے تے کہ ہندوان بسلیقہ خود بسا زند ہر چند تکلفات بکار برند و نشین نیست چون چاہے  
 قابل و سر منزل دلکشا بود حکم فرمودم کہ یک لک روپہ از خزانہ عامرہ بحبت عمارت آنجا تنخواہ نہسایند و منازل عالی  
 در خور آن سر زمین اساس نهند در نیولا بعرض رسید کہ سنا سے موتی درین نواسے سے باشد کہ مطلق اختیار از خود دور  
 کردہ حکم فرمودم کہ بجنور بیارند کہ بحقیقت اودا رسیدہ شود عابدان و مرتاضان جنود را سرب با سے سے گویند و حسنی  
 سرب بھی ہلکا تاک ہم چیز و کثرت استعمال سنا سے شدہ تفصیل مراتب انہا بسیار است و در طائفہ سرب با سے چند گروہ ہند  
 و از انجملہ کے موتی است کہ از خود سلب اختیار نمی کنند و خود را تسلیم می سازند چنانچہ مطلق زبان را بگویالی آشنائی سازند  
 اگر وہ شبان روز یک جا ایستادہ باشند قدم پیش و پس نمی نهند مجملہ حرکت با اختیار انہا سرنہی زندہ حکم جماد دارند چون بجنور  
 آورند تفحص احوالش نمودہ شد استقامت عجیبہ در حالش مشاہدہ افتاد بخاطر رسید کہ در ان وقت سے و بے خبر سے و  
 بے خودی اداسے خارجی از و سرزند بنا بران چند پیالہ عرق دو آتشہ با و خورانیدہ شد ہوسے ملکہ این کار ہم رسانیدہ بود  
 کہ سر موتی تغیر نیافت و بہان استقامت بود تا از ہوش رفت مثل مردہ ہا اور ابرو داشتہ روند حق تعالی رحمی کرد کہ  
 منہ جانے با و سرب لقمہ و مرتبہ خود غریب استقامت داشتہ در نیولا ہے بل خان تانچ فتح کانگرہ و تانچ بنا مسجد کہ در قلعہ مذکور

فرمودہ شدہ معروض داشت چون خوب یافتہ بود نوشته شد -

شہنشاہ زمان شاہ جہانگیر ابن شاہ اکبر	کہ شد برہفت کشور بادشاہ از حکم تقدیری
جہانگیر و جہان بخش و جہان دار و جہان دارا	کہ از نخب جوان او جہان امین شد از پیری
بشمیر غزا این قلعه را بکشود تا رخس	خرد گفتا کشود این قلعه اقبال جہانگیری

تاریخ بنائے مسجد را چنین گفتہ

نور دین شاہ جہانگیر بن شاہ اکبر	بادشاہے است کہ در دہر نزار و تانی	قلعہ کا نگرا بگرفت بتائید الہ
ابرتغیش کہ کند قطرہ او طوفانی	شد چو از حکم دے این مسجد پر نور بنا	کہ منور شود از سجدہ او پیشانی +

ہائفت از حیب بگفت از پئے تاریخ بنائش مسجد شاہ جہانگیر بود نورانی +

در عہد اسفندارند ماہ الہی جاگیر و حشم و اسباب ریاست و امارت اعتماد الدولہ نور جہان بیگم از زانی داشتہ و حکم فرمود کہ تقارہ و نوبت اورا بعد از نوبت بادشاہے می نواختہ باشند چارم ماہ مذکور حوالے پر گنہ کشونہ محل نزول سواکب والاگشت بہ درین روز خواجہ ابوالحسن بعالی منصب دیوانی کل سرفراز گردید بسے و دو نفر از امر اردکن خلعت عنایت شد ابو سعید نبیرہ اعتماد الدولہ بمنصب ہزاری ذات و پانصد سوار سربندی یافتہ + درینولا عہد شہ خرم رسید مشہور آنکہ خسرو در ہشتم ماہ بعارضہ درو تونج و ولایت حیات سپردہ بجوار رحمت رب العالمین پیوست نوزدہم ماہ مذکور در کنار بہت نزول دولت اتفاق افتاد قاسم خان بمنصب سہ ہزاری ذات و دو ہزار سوار سرفراز شد راجہ کشند اس بخدمت فوجداری دہلی ممتاز گشت و منصب او اصل و اضافہ دو ہزار ذات و پانصد سوار مقرر شد پیش ازین قراولان و سیاولان تعیین شدہ بودند کہ در شکار گاہ کرچاک جہرگہ ترتیب نمایند چون بعرض رسید کہ شکار سے بشا خبندہ در آمدہ بیست و چارم ماہ مذکور باچند سے از بندہاے خاص لغرم شکار توجہ فرمودم و از قفقاز کو سہے و چکارہ یک عدد و بیست و چار راس شکار شد درین روز بعرض رسید کہ ظفر خان پسر زین خان برحمت حق پیوست سعادت امید پسر اورا بمنصب ہشت صدی ذات و چار صد سوار سرفراز ساختہم -

## جشن هفتمین نوروز از جلوس همایون

شب دوشنبه شهر جمادی الاول سنه هزار و سی و یک هجری بعد از گذشتن یک پر و پنج گطری دکسری نیز عظم  
 فروغ بخش عالم دولت سراسر حمل را بنور جهان افروز خویش نور گردانید و سال هفتم از جلوس این نیازمند بفرخی  
 و فیروزے آغاز شد وین روز بخت افروز آصف خان منصب شش هزاری ذات و سوار سرفراز گردید قاسم خان راجکوت  
 صوبه پنجاب رخصت فرموده اسپ و نیل و سرو پا عنایت نمود هشتاد و هزار و رب برنیل بیگ ایچی داراے ایران انعام شد  
 و ششم ماه مذکور مقام راول پنڈی مورد عساکر منصور گردید فاضل خان بخدمت بخشگیری سرفرازے یافت برنیل بیگ  
 حکم شد که تا هنگام مراجعت موکب منصور از سیر کشمیر در دارالسلطنت لاهور آسوده بسرب و باکری فیلی خان لشکر نیل عنایت شد  
 چون در نیولا مکر استماع یافت که داراے ایران از خراسان بغرم تسخیر قندهار شتافته اگر چه این حرف نظر بر نسبتهاے سابق  
 و حال بغایت بعید می نمود و از حساب دور بود که این قسم بادشاه بزرگ خیالات سبکی و بے وصلگی بکار برد و بر سر ادنی بنده  
 از بند باسے من که باسے صد چهار صد نوکر در قندهار باشد خود بیاید اما از آنجا که حرم احتیاط از شرائط جهان داری و لوازم  
 سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان را با فرمان مرحمت عنوان نزد حرم فرستاده ام که با عساکر فیروزی اثر و فیلان  
 کوه شکوه و توپ خانه عظیم که در آن صوبه بگنجد او مقرر بود بسعرت هر چه تمام تر خود را بملازمت رساند که اگر اخیرت مقرون تصدیق  
 شد اورا باشکری از حساب و شمار بیرون و خزانه از حد و اندازه افزون فرستاده شود تا نتیجه عهد شکنی و حق ناشناسے را  
 وریاید ششم ماه مذکور در سر چشمه حسن ابدال منزل شد فدائی خان منصب دو هزاری ذات و هزار سوار سرفراز گردید بدیع الزمان  
 بخدمت بخشگیری احدیان مقرر گشت در روز دهم ماه مذکور روز جمعه هابت خان از کابل آمده ملازمت نموده سعادت  
 زمین بوس و ریافت و مورد الطاف روز افزون گردید صد هر بصیغه نذر و ده هزار روپیه برسم تصدق گذرانید خواجه ابو الحسن  
 تا بینان خود را آراسته به نظر گذرانید و دو هزار و پنجاه سوار خوش اسپه لقم در آمد که از آن جمله چهار صد سوار برق انداز  
 بودند در منزل مذکور شکار قمر غه طرح افکنده سے و سه راس از قنچار کوهی و غیره به تیر و تفنگ انداختم و ریولا حکیم مومنا  
 بوسیله رکن السلطنت هابت خان دولت ملازمت در یافت از روستا و لیری متصدی علاج شد امید که قدم

او مبارک باشد منصب امان الله سپه مهابت خان دو هزار و هشت صد سوار مقرر شد نوروز دهم ظاهراً کجی کجی مورد  
 بارگاه اقبال گردید جشن شرف در آنجا آراستگی یافت مهابت خان را رخصت کابل فرموده اسپ و فیل و خلعت مرحمت  
 فرمود منصب اعتبار خان پنج هزار و چهار سوار حکم شد چون بنده قدیم الخدمت و بسیار پیر ضعیف شده بود بصاحب صوبگی  
 آگره سرفراز ساختم و حراست قلعه و خزاین عهدی او مقرر داشتیم بغایت فیل و اسپ و خلعت ممتاز ساخته رخصت  
 فرمودیم بیت و نهم در کمالی کنوار ارادت خان از کشمیر آمده سعادت آستان بوس دریافت دویم اردیبهشت ماه الهی  
 در خطه و لکشای کشمیر نزول اجلال اتفاق افتاد میر میران منصب دو هزار و پانصدی ذات و چهار صد سوار سرفراز  
 گردید در نیولاجت رفاهیت احوال رعایا و سپاهی مرسوم فوجداری را بر طرف ساخته فرمان شد که در کل ممالک محروسه  
 بعلت فوجداری مزاحمت نرسانند زبردست خان میر توزک منصب دو هزار و هفت صد سوار ممتاز گشت در تاریخ  
 سیزدهم بصواب دید اطبا خصوص حکیم مومنا از بازوای چپ تصدیق شده سبک شدم بمقرب خان سرد پانجم مومنا ده  
 هزار و رب الفام شد حسب التماس خرم منصب عبدالله خان شش هزار و مقرر گشت سرفراز خان بغایت نقاره سرفراز  
 گردید بهادر خان اوزبک از قندهار آمده دولت زمین بوس دریافت صد هر بیضه ندر و چهار هزار روپیه برسم تصدیق  
 گذراند مصطفی حاکم طه شاه نامه و خمسة شیخ نظامی مصور لعل استادان با دیگر تحفه ها برسم پیشکش فرستاده بود بنظر در آمد عفو  
 خرد ماه الهی لشکر خان منصب چهار هزار ذات و سه هزار سوار سر بلندی یافت بمیر حله منصب دو هزار و پانصدی ذات  
 و هزار سوار عنایت شد از امرار صوبه دکن برین موجب با عنافه منصب سرفراز گردید سردار خان سه هزار و  
 دو هزار و پانصد سوار سر بلند خان دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار و دو ویست سوار باقی خان دو هزار و پانصدی و  
 دو هزار سوار شکره خان دو هزار و پانصدی و هزار و دو ویست سوار جان سپار خان دو هزار و دو هزار سوار مرزا  
 والی دو هزار و پانصدی و هزار سوار مرزا بدیع الزمان سپهر میرزا شاهرخ هزار و پانصدی ذات و سوار زاهد خان هزار و پانصدی  
 و هفت صد سوار عقیدت خان هزار و دو صدی از سه صد سوار ابراهیم حسین کاشغری هزار و دو صدی و شش صد سوار  
 ذوالفقار خان هزار ذات و پانصد سوار زاهد گنجنگ و هفت خان بغایت نقاره ممتاز گردیدند دویم تیر ماه الهی سید بایزید  
 بخطاب مصطفی خانی سرفراز گردید و نقاره نیز مرحمت شد در نیولاجت خان که از خدمتگاران نزدیک است با فرمان مرحمت  
 عنوان بطلب فرزند اقبال مندر شاه پرویز رخصت شد پیش ازین بچند روز عرایض متصدیان صوبه قندهار مشتمل بر غزیت دار است

ایران به تسخیر قندهار رسیده بود و خاطر صداقت آئین نظر بر نسبت با سگزشته و حال تصدیق این معنی نمی نمود تا آنکه عرض داشت  
فرزند خان جهان سوزید که شاه عباس بالشکر با سق و خراسان آمده قلعه قندهار را محاصره نمود حکم فرمودم که ساعت بجهت  
بر آمدن از کشمیر مقرر نمایند خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشی پیشتر از موکب منصور بلا هو رشتافتت تار سیدن شاه زاد با س  
عالی مقدار بالشکر دکن و گجرات و بنگاله و بهار و جمعی از امرای که در رکاب ظفر قرین حاضر اند و آنچه پے در پے از مجال جاگیر  
خود پرسند نزد فرزند خان جهان بملتان روانه سازند همچنین توپ خانه و حلقه با سگست فیلان خزانه و سلاح خانه سامان نژده  
فرستد چون ما بین ملتان و قندهار آبادانی کتر است بے تمیه آذوقه فرستادن لشکر گران صورت پذیرد بنا برین مقرر شد که  
قله فروشان را که باصطلاح هند بخاره گویند دلاسا نموده زرداوه مقرر فرمائید که همراه لشکر ظفر اثر باشد تا از مراد آذوقه تنگی نکشند  
انجا بخاره طایفه ایست مقرر بعضی هزارگا و بعضی بیشتر یا کتر به تفاد می واریند غله از بلوکات بشهر با آورده می فروشند و در  
لشکر با همراه می باشند و در چنین لشکره اقلأ صد هزارگا و بلکه بیشتر همراه خواهد بود امید که توفیق کریم کار ساز لشکر نبوت و الکت  
سامان شود که تا اصفهان که پائے تخت اوست هیچ جا تامل و توقف روند بد بخان جهان فرمان شد که زنها تار سیدن عساکر  
منصور از ملتان قصد آن جانب نمایند و اضطراب نکنند و گوش بر حکم دارد و بهادر خان اوزبک بجاییت اسپ و سر و پا سپر نژاد  
گشته بکک لشکر قندهار مقرر شد فاضل خان بمنصب دو هزار می ذات و بهفت صد و پنجاه سوار ممتاز گردید چون بعضی رسید که  
نقرا کشمیر در زمستان از شدت سرما محنت می کشند و سخته و دشواری می گذرانند حکم فرمودم که قریه از اعمال کشمیر که سه چهار  
هزار روپیة حاصل آن بوده باشد حواله ملاطالب اصفهانی نمایند که در وجه لباس فقرا و گرم کردن آب بجهت و غوسا فتن در  
مساجد باید که صرف نمایند چون بعضی رسید که زمینداران کشتوار باز سر تهر و عصیان برداشته به قلعه و فساد پرداخته اند به  
ارادت خان حکم شد که گرم و چسبان شتافتت پیش از آنکه خود را قائم سازند تنبیه بر اصل نموده بیخ فساد آنها بر کند و درین تاریخ  
زین العابدین که بطلب خرم رفته بود آمده ملازمست نمود و معروض داشت که قرار داد او این است که ایام بر تنگال را در قلعه  
ماند و گذرانیده متوجه درگاه شود عرض داشت او خوانده شد از فحوائص مضمون و ملتسانی که کرده بود بوبے خیر نمی آید بلکه  
آثار بید و سئو کلاهری شد لاجرم فرمان شد که چون او را راده آن دارد که بعد از برسات متوجه درگاه شود باید که امرای  
عظام و بندها سے درگاه که بکک او مقرر اند خصوص از سادات باره و بخاری و شیخ زاده و افغان و راجپوتان تمام را بدو  
روانه سازد بمیر زار تم و اعتقاد خان حکم شد که پیشتر به لاهور رفته استعد او لشکر قندهار نمایند بشارت الیه یک لک روپیة

برسم سعادت عنایت شد و به عنایت خان و اعتماد خان تقاره مرحمت فرمودم چهارادب خان که به تنبیه و تاویب بستان  
کشتوار شتافته بود بسیاری را بقتل رسانیده از سر بون ضبط نموده و استحکام داده بخدمت پرداخت معتمد خان که بخدمت بخشگی  
لشکر و کن اختصاص داشت چون آن هم بانجام رسید حسب الاتماس مشارالیه طلب شده بود درین تاریخ آمد و آستان بوس  
نموده از غرائب آنکه چون در حرم سراسر عصمت دانه مردارید که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت کم  
شده جو کر اسے منجم بعض رسائید که درین دوسه روز پیدامی شود و صادق خان رمال معروض داشت که در همین دو  
سه روز از جاسے بهم می رسد که بصف و پاکیزگی متصف باشد مثل عبادت خانه و جاسے که مخصوص نماز و تسبیح و اشغال  
باشد عورت رمالی عرض کرد که درین زود سے پیدا خواهد شد و عورت سفید پوست از روستے شفتنگے آورده بدست حضرت  
خواجہ دادقنار را روز سویم یکے از کینران ترک در عبادت خان یافته بخوشحالی تمام بسم کنان بدست من داد چون سخن  
هر سه کی نشست، هر کدام بانعام خاطر خواه سرفراز گردید چون خالی از عزابت بود نوشته شد در نیولا کوکب و خدمتگار خان  
و غیره دو از ده نفر از بندہا سے نزدیک را بسزا اولی امرار صوبہ دکن تعیین فرمودم که اہتمام شایسته نموده بسعادت ہر چه  
تمام تر بدرگاہ حاضر سازند کہ بشکر فیروزی اثر قندہار فرستاده شود چون درین ایام کمر بعض رسید کہ خرم به بعضے از محل جاگیر  
نور جهان بگیم و شہر یار بے حکم دست تصرف در از ساخته از جملہ برگنہ و ہولپور کہ در جاگیر فرزند شہر بار از دیوان اسے  
تخواہ شدہ بود در بیان نام افغان را از نوکران خود با جمے فرستاده و او با شریف الملک ملازم شہر یار کہ بفقہ جاداری آن حدود مقرر بود  
جنگ کردہ و کس بسیاری از طرفین بقتل رسیدہ اند اگر چه از توقع او در قلعه ماند و متمسکات دور از حساب و نام معقول کہ در  
عرض داشت خود با ظہار آن جرأت نموده بود ظاہری شد کہ عقل او برگشتہ است لیکن از اجتماع این اخبار متیقن گشت کہ  
عصلہ او را گنجائش این ہمہ عنایت و تربیت کہ در حق او شدہ نیست و دماغش خلل پذیرفتہ بنا بران راجہ روز افزون را کہ  
از خدمتگار ان قدیم است و نزدیک بود نزد فرستادہ از یون جرأت و بے باکی باز پرس فرمودم و فرمان شد کہ بعد ازین ضبط جوان  
خود نموده قدم از جہانہ معقول و شاہراہ اوب بیرون نہند و بحال جاگیر خود کہ از دیوان اسے تخواہ یافته خرسند باشد در زندان  
ارادہ اعلان بلا از دست نماید و مجھے از بندہا کہ بعبت یورش قندہار طلب شدہ زود روانہ در گاہ والا سازد اگر خلاف حکم بطور  
رسیدند است خواہ کشید در نیولا میر ظہیر الدین بنیرہ میر میران پسر شاہ نعمت اللہ مشہور از ایران آمدہ ملازمت نمود خلعت و پشت  
ہزار در پانعام شدہ و آجالہ دکنی با فرمان عنایت عنوان نورد راجہ نرسنگد یو رخصت یافت کہ سزا اولی نموده حاضر ساز بقتل



ازین بنا بر رعایت بسیار و مرحمت سرشار که به خرم و فرزندان او داشتیم در هنگامی که پسرش را بیماری صعب دست داده بود  
 بخود قرار داده بودم که اگر خداے تعالیٰ او را به بخشند دیگر شکار بندوق نه کنم و هیچ جاننداری را بدست خود آزرده نسام با  
 این میل و هوس که مرا با شکار است خصوص به شکار بندوق مدت پنج سال پیرامون آن نگشتم در نیولا که خاطر از کردار نا طایم او  
 گرانی پذیرفت باز شکار بندوق توجه فرمودم و حکم کردم که هیچ کس را بے بندوق دولت خانه نگذارند در اندک مدت اکثری از بندها  
 را ذوق بندوق اندازے شد و ترکش بنزدان بجهت مجرای خود بر پشت اسپ و رزش رسانیدند و رست و پنجم ماه مذکور  
 مطابق هفتم شوال در ساعت مسعود و وقت راز کشمیر متوجه لاهور شدم بهاری داس برهن را با فرمان مرحمت عنوان نزد لاکان  
 فرستادم که پسر او را با جمعیت بهلازمت بیاورد میر ظمیر الدین بمنصب بهزاری ذات و چهار صد سوار سر فرزند چون اجراض رسید  
 که قرض دار است ده هزار روپیه انعام فرمودم غره شهر لور ماه الهی سر چشمه اچھول منزل نشا طگر دید روز مبارک شنبه در سرناک  
 بزم پیاله ترتیب یافت درین روز میمون فرزند سعادت مند شهر یا تسلیم خدمت قندهار و تسخیر آن دیار نمود بمنصب و از ده هزار  
 و هشتاد سوار سر فرزند یافت خلعت خاصه بانادری تکه مر و اید عنایت شد در نیولا سو اگری دو دان مر و اید کلان  
 از آنکه روم آورده بودیکے ازان یک شقال و ربع دویم یک سرخ از و کمتر هر دو به شخصت هزار روپیه نور جهان بگیم  
 حنبریده درین روز پیشکش کرد و در جمعه دهم بصلاح دید حکیم مومنا از دست فصد نموده سبک شدم مقرب خان که  
 درین فن بدطولے دار و همیشه او قصد من کرده یکمن که هرگز خطا نکرده باشد و بار خطا کرد بعد ازان قاسم برادر زاوه  
 او فصد کرد خلعت دو و هزار روپیه بمشارالیه داده هزار در رب بگیم مومنا انعام شد میر خان حسب الاتماس خان جهان  
 بمنصب هزار و پانصدی و هشتاد سوار سر فرزند گشت در بیست و یکم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت سال پنجاه و  
 چهارم از عمر این نیارمند در گاه الهی بهبار کی و فرخی آغاز شد امید که مدت عمر در رضیات این روی مصروف با و در بیست و  
 هشتم بسیر آبشار او هر رفته شد چون چشمه مذکور بخوبی دگوارانی مشهور بود آب گنگ و آب دره لار در حضور وزن فرمودم  
 آب او هر از آب گنگ سه ماشه گران آمده آب گنگ از آب دره لار نیم ماشه سبک تر شد در سیدوم مقام هیره پور نزول  
 بارگاه اقبال گشت با آنکه ارادت خان خدمت کشتوار را خوب کرده چون رعایا و سکنه کشمیر از طرز سلوک او شکوه  
 نمودند اعتقاد خان را بصاحب صوبگی کشمیر سر فرزند ساخته اسپ و خلعت و شمشیر خاصه دشمن گذار با و عنایت فرمودم و ارادت خان  
 را بخدمت لشکر قندهار تعیین نمودم کنور سنگه راجه کشتوار را که در قلعه گوالیار مقید بود از حبس بر آورده کشتوار با و عنایت کردم